

(موبایل زنده گی نو آغاز دو جوان را به آتش کشید)



دو جوانیکه تازه ازدواج کرده بودند و در دنیای خاطرات به سر میبردند قربانی استفاده از موبایل گشتند
خانم در حالیکه اشک های اش روی صورت روان بود مینوشت!
بیاد دارم آن شب زمستان را که برف به شدت میبارید. و ما در بستر خواب اطاق ما استراحت بودیم!
و از اینکه در نیمه های شب چیگونه به طور يك بار و ناگهانی زنده گی ما که مملو از خاطرات بود به خاک خون کشیده شد. هیچ ندانستم
عاری!
این همه را تیلفون همراه و یا موبایل انجام داد.
ساعت نزدیک 2 شب بود که ناگهان زنگ تیلفون شوهرم به صدا درآمد که مرا از خواب عمیق تکان داد وقتی چشمم را باز کردم متوجه شدم که شوهرم استراحت است فکر میکردم که چی کنم
آیا تیلفون اش را جواب بدهم یا نه
یکی دو بار نخواستم به زنگ تیلفون جواب بدهم ولی بعد از چندین بار تکرار شدن زنگ تیلفون مجبور شدم که جواب بدهم
چرا که تیلفون شوهرم بود.
فکر میکردم که حق این را دارم

ای کاش چنین فکر را نمی‌کردم و یا به تلفون جواب نمی‌دادم تا که زنده گی زیبا و نو
آغاز ام به خاک خون یک سان نمی‌شد.
وقتی کلید موبایل را فشار دادم قبل از اینکه من چیزی بگویم
صدای خانم را شنیدم که با ناز و عشوه زیاد و کلمات محبت آمیز شوهرم را به عنوان
نزدیک تر - ین فرد در زنده گی اش صدا میزد.
عاری لحظه بود طوفان آفرین و درد آور!
من در گوشه اطاق ام روی دیوار سرد در آن شب زمستان تکیه نموده بودم!
نفس نمیتوانستم بگیرم
اشک هایم خشکیده بود به کلی مانند یک جسد شده بودم هر قدر فکر میکردم باور نمی‌کردم
که شوهرم که مرا بسیار دوست داشت این عمل را انجام داده باشد.
هیچ گاه فکر نکرده بودم که روزی به چنین سرنوشت دچار خواهم شد.
وقتی در باره این موضع از شوهرم پرسیدم که چرا این همه صورت گرفته است؟؟
او با گفتن حرف های توهین آمیز به من
مرا برای همیشه رها کرد و رفت
و مانند برگ های خزانی که در آتش با یک چشم زدن میسوزد . زنده گی ما هم از آن
لحظات خاطره ها در چند لحظه و با چند کلمه به آتش نابودی خاکستر شد.
ما حالا از هم جدا زنده گی میکنیم! و در باره یک دیگر هیچ نمیدانیم
افسوس که اگر سهولت موبایل نمیبود من شاید از این همه اعمال شوهرم در خواب
نیمه شب برای همیشه نابود و بی سرپناه نمیشدم!